

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز یک بحث کلی راجع به استصحاب و جریان بحث اجمالا داشتیم حتی کل مسائلی را که بنا است اصحاب متأخر ما در باب استصحاب مطرح کنند، دیروز مطرح کردیم و تقریبا تا یک حدی واضح شد که چرا بحث استصحاب در کلمات متأخرین اصحاب این مقدار طولانی شده است. یعنی این مقدار مفصل و بیش از آن متعارفی بوده است که قبلی های اصحاب ما داشته اند. حتی اهل سنت مضافا به اینکه یک تغییرات کلی هم در این جهت پیدا شد.

عرض کنم که بعد از امروز یواش یواش وارد این بحث خود این مسائل خواهیم شد انشاء الله تعالی و بحث اولش بعضی از مقدماتی است که مرحوم قدما ی اخیر ما مرحوم نائینی متعرض شده اند و یک مقداری ما بیشترین بحث را روی همان بحث اول متعرض می شویم. عرض کنم که بحث اولی که ایشان دارند راجع به تعریف استصحاب است. که خب طبیعتا در کلمات مرحوم نائینی و آقای خویی و دیگران بیشتر نظرشان به کلمات شیخ انصاری و خصوصا صاحب کفایه و استادشان آقای نائینی است.

و متعرض کلمات سابقین بر اینها چه از شیعه و مخصوصا اهل سنت دیگر نشده اند. چرا به یک مناسبتی گاهی در بعضی از مباحث مثلا گاهی کلام محقق را در معتبر آورده اند که استصحاب را چهار قسم کرده است. این را دارند اما در تعریف خود استصحاب متعرض نشده اند.

ما یکی متعرض تعریف استصحاب انشاء الله تعالی و یکی هم بحث دومی را که مرحوم نائینی دارد به مقدار اجمالی و متعرض می شویم و آن هم فرق بین مسئله اصولی و قاعده فقهی و اینکه آیا استصحاب جزء مسائل اصولی است یا جزء قواعد فقهی.

عرض کنم خدمت آقایان اما در مسئله تعریف همان طور که واضح است استصحاب استفعال از باب صحب است یا صاحب حالا اسم فاعلش صاحب. و در روایات ما یا در روایاتی که اهل سنت دارند کلمه استصحاب وارد نشده است. سابقا هم ما عرض کردیم در بحث تعارض ما در مجموعه روایاتی که درست است یعنی روایاتی که می شود روی آن حساب کرد کلا لفظ تعارض را نداریم. در روایات اهل سنت که اصلا از رسول الله حدیث در تعارض ندارند. آنچه که در مباحث اهل سنت راجع به تعارض وارد شده است از عهد صحابه

شروع شده است. از خود رسول الله سؤال کردند که دو تا مطلب شما متناقض فرمودید. چه کار کنیم؟ خود آنها هم روایت ندارند. اینها نکاتی است که جنبه های تاریخی صرف ندارد. خیلی در نتیجه گیری مؤثر است.

لفظ تعارض هم ما در روایات خودمان نداریم که مثلاً حدیثین متعارضین. این را ما نداریم جز در همین حدیثی که یکی از دلایل جعلش هم همین است. در این کتاب اوالی اللثالی که نقل کرده است معروف است به مرفوعه زراره این تعارض دارد لفظ تعارض آن هم علامت اینکه حدیث مجعول است یکیش هم همین. آن حدیث خیلی ضعیف است فوق العاده اصلاً قابل ارزش بحث نیست ما هم در بحث تعارض در سابق بهیچ وجه متعرض آن نشدیم. چون عده ای از این آقایان معاصر بحث مفصل راجع به نسبت بین آن حدیث و روایت عمر بن حنظله مطرح کرده اند ما اصلاً آن مباحث را صفحاتی نوشته اند در این جهت چاپ کرده اند آنها کلاً به نظر ما ارزش علمی ندارد. حدیث مجعول است و بی اساس است و احتیاج به چنین بحث هایی که صرف وقت و صرف کاغذ لا اقل بکند به درد نمی خورد. عرض کنم خدمتتان که راجع به کلمه استصحاب همین طور.

لفظ صاحب خب در خود قرآن هم به کار برده شده است. به صورت مفرد کم است. چهار پنج بار بیشتر نیست که یکیش هم خیلی محل بحث های کلامی شده است. «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ»، که در قرآن از آن شخصی که همراه پیغمبر بوده است تعبیر به صاحب شده است. در کلام خیلی بحث طولانی است آقایان اگر دیده باشند، دارند که این لصاحبه یک مزیتی است به اصطلاح ما ها لفظ صاحب دارای یک بار ارزشی است یا خیر صاحب کسی که همراه کسی است می خواهد خوب باشد یا بد باشد. لازم نیست که خوب و بدی در آن حساب شود. اهل سنت معتقد بودند که این یک مزیتی است که فرض کنید برای شخص تعبیر شده است به صاحب رسول الله. علمای شیعه از قدیم مثل مرحوم شیخ مفید و اینها در مباحث کلامی و جدلی که دارند می گویند در قرآن لفظ صاحب به کار برده شده است در خیر و شر. هیچ نکته خاصی ندارد. صاحب ارزش زیادی ندارد. طبعاً این در استصحاب زیاد مطرح نیست دیگر. در استصحاب شما استصحاب حدث هم می کنید. استصحاب طهارت هم می کنید. استصحاب فسق هم می کنید استصحاب عدالت هم می کنید. این طور نیست در بحث استصحاب این بحث دارای اثری باشد. در بحث های کلامی چرا به خاطر لکن در قرآن کلمه صاحب به صیغه جمع زیاد استعمال شده است. اصحاب النار اصحاب الجنة این زیاد است. اصحاب الرأس استعمال مفردی اش مثل صاحب کم است. مثل صاحب السجن در قصه حضرت یوسف به صورت تصنیع هم آمده است اما استعمال جمعش زیاد است. و همین طور هم که واقعا علمای شیعه گفته اند هم اصحاب النار داریم هم اصحاب الجنة داریم. این طور نیست که کلمه صاحب حتماً در خیر باشد. عبارتی است در اول

زیارت عاشورا و آخر تابع له علی ذلک بعضی ها نوشته اند این تابع خوانده شود تابع نیست. چون گفته اند تبع در لغت عرب در راه خیر است. اما تابع در راه شر است. ادعا کرده اند حالا بر فرض هم ثابت باشد در لغت بعید است در عرف عربی این فهمیده شود. اگر قبول کردیم که تابع با تابع فرق می کند فرض کنید این را قبول کردیم. تابع در خیر است و تابع در شر است. اینجا باید آخر تابع بخوانیم.

در صاحب این طور نیست. عرض کردیم اهل سنت اصرار دارند که چون از آن تعبیر به صاحب شده است این ارزش بار معنوی دارد خودش یک مقامی است. اما خب شیعه از اول اصرار داشتند که نه در خود قرآن هیچ و در خود لغت هیچ شاهی نیست که صاحب یک بار معنوی داشته باشد. حالا کسی با کسی همراه است. می خواهد بد باشد خوب باشد خود آن شخص خوب باشد یا بد باشد این نکته خاصی در آن ندارد. بهرحال الحمد لله این بحث در استصحاب نیامده است در بحث کلامی آمده است فقط برای اشاره می خواستم عرض کنم. بهرحال این کلمه از او است و اجمالا عرض می کنم یک حالت سابق را ملاحظه کرده اند و بنا گذاشته اند به اینکه آن حالت ادامه پیدا کند. این اجمال را عرض می کنم. و اینکه آیا حقیقت استصحاب در طول تاریخ فقه اسلامی و اصول دقیقا به چه معنا بوده است یا در آن تسامحاتی شده است و ما انشاء الله تعالی اضافه بر اینکه متعرض بحث جهت تعریف استصحاب در طول تاریخ و اقسامی که برایش گفته شده است اضافه بر آن این نکته را هم روشن می کنیم انشاء الله تعالی که آن تعریفی را که در استصحاب می کنیم در آن اقامه دلیل مؤثر است. یعنی یک نکته دیگری که حالا فعلا نمی خواهیم اینجا متعرض شویم می دارم زمینه سازی می کنم برای آماده کردن برای مطالب. یعنی ایشان استصحاب معنایی کرده است مرحوم نائینی سه تا دلیل آقای خویی چهار دلیل اقامه فرمودند فرض کنید آقای دیگر هم بگویند که من استصحاب را قبول ندارم. این نیست. آن دلیل ها طبق تعریف استصحاب عوض می شوند. انشاء الله تعالی عرض می کنیم سنخ امور اعتباری این است که ثبوت و اثباتشان با هم دیگری هستند. شما اول تصویر استصحاب کنید دلیلتان هم تابع همان تصویرتان است.

این که آقای خویی سه دلیل آورده اند مرحوم نائینی حالا سه دلیل آورده اند نه به معنای اینکه این سه دلیل در مقابل کسی هم که منکر استصحاب است مثلا آن جور دیگر دلیل را توصیف می دهد. این یک نکته فنی و علمی است که در علوم خیلی کارگشا است. و آن اینکه در امور اعتباری شما آن را که در موضوع می گیرید در مقام دلیل و به اصطلاح آقایان اثبات و یا حجیت در مقام اثبات شما تابع همان تعریفی هستید یعنی شما باید اول تصویرتان را از استصحاب روشن کنید و تحلیلتان را از استصحاب بدهید اصلا استصحاب چیست طبق

آن تحلیل دلیل عوض می شود. طبق تحلیلی که می دهیم چون اینها متعرض این نکته نشده اند من هم الآن نمی توانم متعرض شوم چون باید توضیحات ادله را عرض کنم فعلا بیشتر جنبه تذکر میدهم که بحث های آینده ما چطوری خواهد بود.

عرض کردیم راجع به تعریف استصحاب هم در این کلمات متأخر ما بیشتر از همان مطالبی است که مرحوم شیخ در رسائل فرموده است. طبیعتا مرحوم شیخ قدس الله نفسه آنچه که فرموده است یا خود ایشان مراجعه کرده اند یا نقل کرده اند تقریبا میراث یکصد سال اخیر خودشان است تقریبا. از زمان مرحوم وحید بهبهانی و بعد مشایخ خود ایشان حتی امثال شیخ جعفر کاشف القطاع دیگران مرحوم سید محمد مجاهد مرحوم نراقی که مشایخ ایشان هستند.

ایشان در حقیقت شیخ خلاصه و فشرده ای از مباحثی که در زمان وحید نقل شده است. عرض کردیم مباحث اصولی در شیعه مخصوصا در دوره ای که تفریع شروع شد چون در فقه شیعه این مطالبی است که خیلی مؤثر است یک دوره تفریع از همان اوایل غیبت شروع شد از سال های ۳۰۰ مثلا این دوره تفریع مثل ابن جنید ابن عقیل و اینها بودند این خیلی موفق نشد. قیاس و رأی و تفریع اول ما خیلی موفق نشد.

تفریع دوم، مراد ما از تفریع یعنی مسائل فقهی را خارج از آن مواردی که منصوص است ذکر کند. یک مواردی منصوص در روایات بود از منصوص خارج شوند. این می شود تفریع. مراد ما از تفریع این است. فرض کنید اگر در روایت در باب روزه یک فرعی آمد از آن فرع خارج شدن به یک فرع دیگر را گفتند تفریع. خب طبعاً اهل سنت چون اهل سنت روایاتشان کم بود تفریعشان هم کم بود. موطع مالک را که نگاه کنید تفریع دارد ولی کم دارد. اما الامّ شافعی را نگاه کنید تفریعش زیادتر است. الامّ شافعی تا سال ۲۰۰، خود شافعی سال ۲۰۲ یا ۲۰۳ وفاتش است.

اما فقه شیعه ما حتی تا بعد از ابن جنید مثل مرحوم صدوق در کتاب مقنع خودش تفریع ندارد. البته مرحوم شیخ در اول مبسوط ناراحت می شود می گوید فقهای ما حالا مبسوط می دانید در قرن پنجم نوشته شده است. قرن دوم بود آخر قرن دوم. ما یک چیزی داریم تفاوت تاریخی با آنها داریم. این در قرن پنجم نوشته شده است. مرحوم شیخ در مقدمه مبسوط خیلی لطیف است آن مقدمه انصافا. می گویند اصحاب ما مقید بودند فقه را به همان طبق روایات بنویسند. می گوید حتی تعبیر روایت را عوض نمی کردند. مثلا اگر در تعبیر روایت بود یلزمه ذلک نمی گفتند یجب علیک ذلک. یلزم را به یجب تبدیل نمی کردند. اینقدر تقید به روایات داشتند.

طبیعتا خب روایت زمان جوری پیش آمد که مخصوصا بغداد بود بغداد پایتخت دنیای اسلام بود در آن زمان در این منطقه ای که ما می شناختیم بغداد تک بود. مثلا می رفت شهری که با او قابل مقایسه بود مثلا همین پکن فعلی چین مثلا اطلب العلم ولو بالسنین. مصافتی که اصلا قابل تصور نبود رفتن برایشان.

یعنی در این منطقه کلا بغداد بی نظیر بود. طبیعتا علمای شیعه که در بغداد بودند خواهی نخواهی با وضع زمان و گرفتاری های زمان آشنا می شدند. لذا فقه وقتی مرحوم شیخ مبسوط را نوشت جا افتاد به خاطر خلاف ابن جنید. که آن تفریعات را نوشت تفریعات ایشان جا نیفتاد. اما تفریعات مبسوط یکی از کارهایی که شیخ کرد این نوشتن کتاب مبسوط بود. این فقه تفریعی است. یعنی از نصوص خارج شده است ایشان. این فقه تفریعی که آمد خواهی نخواهی چون در نصوص نبود دیگر. یواش یواش عمل به اصل عملی دیگر مشکل نشد. قباحه اصل عملی رفت. چون در شیعه بنا بود طبق روایت عمل کنند. خب اگر طبق روایت عمل کنند جای رجوع به اصل عملی نیست دیگر. با وجود روایت که جای رجوع به اصل عملی نبود. بعد یکدفعه صدها بلکه هزاران فرع فقهی پیش آمد که در آن نصوص نبود و شیخ در مبسوط لذا از زمان شیخ تقریبا یواش یواش می شود گفت قبح عمل به اصولی عملی در بین شیعه یعنی روی قاعده عمل کنند و نص خاص نداشته باشند. طبعا بعد از شیخ اوج این قضایا مخصوصا وقتی آمیخته شد با مطلب اساسی بغداد که نفی حجیت خبر بود از آن طرف آن هم که منصوص بود این هایی که منکر حجیت خبر بودند به آن منصوصات تازه می گفتند خبر حجت نیست. مشکل باز اضافه شد دیگر به جای اینکه کم شود.

لذا شما در کتاب مثل سرائر این ادریس الی ماشاء الله اصاله البرائه و این حرفها را می بینید. اصول را می بینید. چون ایشان منکر حجیت خبر هستند. این دیگر بالاتر شد. خب طبعا عرض کردیم مرحوم محقق حلی قدس الله سره در شرایع یک جمع لطیفی کرد سعی کرد بیشتر فقه منصوص را جمع و جور کند، تفریعات همان تفریعاتی که نسبتا واضح بود. امتیاز شرایع این است دیگر. تفریعات دور را انصافا کنار زد و خیلی فقه جمع و جوری انصافا نسبت به قبلش و بعدش از همه موفق تر است مرحوم صاحب شرایع. انصافا خیلی کتاب دقیقی است. یک وقتی خدا رحمت کند آقای بجنوردی مشغول نوشتن قواعد فقهیه بودند به نظرم در بحث رهن بود الا مبغوضا این قاعده ای که نوشته اند می فرمودند گاهی من مثلا در شرایع یک فتاوی هست مسئله بعد من چند روز بحث می کنم بعد می رسم همان عبارتی که شرایع گفته است و خیلی دقیق دیدم یعنی با چند روز بحث با کلمات دیگران و شروح و روایات و بعد می فهمیدم که شرایع چقدر دقیق آن روایت را راست است شرایع این طور است انصافا. یکی از اعتقادهای من یکی از بهترین متون فقهی در دنیای اسلام است نه در متون شیعه. دیروز هم در بحث مکاسب یک اشاره ای کردیم.

کیف ما کان اصول یواش یواش بین شیعه من بخوایم تاریخ استصحاب را بگویم اصول یواش یواش راه افتاد. طبعاً علامه خود مرحوم صاحب شرایع دارند در اصول اما اصول فعلی خیلی متون اهل سنت نیست. معالج را اگر نگاه کنید دارد یا ذریعه سید مرتضی قبل از ایشان. دارد اما علامه یکدفعه کتاب را نوشته است کتاب دقیقاً متون اهل سنت است. مخصوصاً علامه به اصطلاح امروز یک دوره سه مرحله ای برای اصول پیشنهاد کرد. مبادی الاصول الی علم الاصول مقدماتش بود. تهذیب الاصول قسمت دوم بود. نهایی الوصول الی علم الاصول. این سه قسمت ایشان برداشت اصول را. آنوقت این اصول علامه خوب دقت کنید شما وقتی اصول اهل سنت را می بینید مخصوصاً در آن زمان مختصر ابن حاجب. ابن حاجب همین که در صرف و نحو کتاب دارد. که آن هم شئون زیاد دارد. خیلی شئون الی ماشاء الله شئون دارد. شئون مختصر و الی آخر.

علامه قدس الله نفسه اصول را روی همان روش اهل سنت دقیقاً همان اهل سنت است. البته اهل سنت نتایج را سعی کرد شیعی باشد. اما روش دقیقاً روش اهل سنت است. خوب علامه به خاطر عظمتی که در حوزه ها داشت یواش یواش در حوزه ها جا افتاد. معالم تقریباً شبیه علامه است اما کمی ملایم تر است. و الا اصول علامه که کاملاً شکلش و چارچوبش و اینها البته علامه بحث مفصل راجع به قیاس دارد. تعجب آور هم هست. خیلی مفصل راجع به قیاس و البته می گوئیم ما به قیاس عمل نمی کنیم در کتاب اهل سنت است اما ایشان برداشته است و آورده است. در معالم هم قیاس است اگر یادتان باشد فصل هشتمش فی القیاس و الاستصحاب. البته قیاس موجز آورده است ایشان خیلی مختصر. استصحاب هم خیلی مختصر است.

بعدها یواش یواش اصلاً قیاس از مباحث ما حذف شد. الآن شما در کفایه یا در همین تقریرات مرحوم نائینی قیاس اصلاً نمی خوانید به یک مناسبتی در انسداد ظن قیاسی را متعرض شده اند. و در بحث علم. اول مباحث عقلیات یا بحث حجیت بحث علم را به این مناسبت این هم بعد از اخباری ها شد. که اگر علم به احکام از قیاس پیدا شود آن علم حجت است. این هم بعد پیدا شد. اخباری ها حمله شدیدشان را روی همین جهت شروع کردند. چون دیگر اصول تماماً شکل اهل کتب اهل سنت را گرفته بود. اخباری ها آمدند گفتند کل این اصول باید کنار بگذاریم. آن مقداری که روایت در اصول آمده است قبول می کنیم و الا بقیه اش را قبول نمی کنیم.

لذا کتاب های زیادی را در دوره اصول نوشته اند بر طبق اخبار. حالا یا همین اصول ما بود مثل فرض کنید کتاب مروم سید عبدالله چون چاپ شده است همه اش روایات است. گاهی هم توضیحاتی دارد

یا اگر ما نبود یعنی اصول متعارف نبود یک معنای دیگری از اصول یعنی کلیات. اصول کلیات. که مرحوم شیخ حر عاملی دارد. الفصول المهمه فی اصول الاثمه. آن اصول در آنجا به معنای کلیات است. هر روایتی که در آن لفظ کل هر روایتی من کان فلان ایشان اینها را جمع کرده است. یک اصولی که ایشان نوشته است می گویم ربطی هم به اصول ما در آن ندارد حتی در این روایت کل روایه ترفع قبل قائمنا این هم آنجا آورده است. چون در آن لفظ کل دارد. آن فصول المهمه البته فصول مهمه مرحوم شیخ حر عاملی انصافا کتاب مفیدی است. و ما بیش از این داریم. در کتب اهل سنت هم اضافه این کار خوبی است بین پراتنز من صحبت می کنم انصافا اگر انسان مجموعه روایات حتی اگر آیات مبارکه که در آن کل آمده است. کل، کلمات، ما من، من، الفاظی که دارد بر عموم اطلاق می کند ایشان آن روایات را جمع آوری کرده است.

علی ای حال این اصول توسط آقایان اخباری ها سخت مورد مناقشه قرار گرفت آن وقت مناقشه اش در حقیقت این بود که ما باید به روایت برگردیم. آن وقت خوب ملاحظه کنید می خواهم نکته را عرض کنم. بعد از اخباری ها مخصوصا وحید قدس الله نفسه که مطرح شد ایشان وقتی آمد دوره اصول را بنویسد برای اینکه از هجوم اخباری ها کنار بیفتند سعی کرد همان الفاظ را از روایات در بیاورد. دیگر از سر انتشار روایت در اصول شد. مثلا برای برائت اصلا حدیث رفع را که ما عمده برائت حدیث رفع است اصلا در کلمات شیخ طوسی نیامده است. مرحوم شیخ طوسی همان حدیث رفع اهل سنت. چون اهل سنت ما لا یعلمون ندارد. اصلا حدیث رفع ما که شش تایی یا نه تایی است ما لا یعلمون دارد شیخ طوسی کلا آن را نیاورده است.

اخباری ها تصادفا شاید علامه هم نیاورده است. اخباری ها تصادفا آورده اند که بگویند این به شبهات موضوعیه می خورد. به حکمیه نمی خورد. بعد از اخباری ها مرحوم وحید بهبهانی آورده است که این حدیث رفع به درد شبهات حکمیه می خورد. استصحاب هم همین طور شد. من این توضیحات را عرض کنم. این که یعنی از زمان وحید بهبهانی یکی از کارهای مهمی که وحید رضوان الله تعالی علیه انجام داد این که همین اصولی را که ما داشتیم، فرض کنید همین بحث تعارض. شمادر بحث تعارض در کتاب فرض کنید عده شیخ طوسی خب خیلی تعجب آور است دیگر. مثلا مرحوم سید مرتضی در ذریعه بحث تعارض اصلا ندارد. چون می گوید خبر پیش ما حجت نیست که بخواهد به تعارض برسد. اینکه هیچی. الآن بحث تعارض بعضی ها شاید دو جلد در تعارض نوشته اند. در روایات شیعه. مرحوم سید مرتضی سه سطر نوشته است. نوشته است خبر که حجت نیست چرا بحث تعارض کنیم؟ این کل بحث تعارض سید مرتضی است.

مرحوم شیخ طوسی هم روی قواعد خاص یعنی عمومی. شیخ طوسی حدیث عمر بن حنظله را نیاورده است اصلاً. خب الآن عمده بحث تعارض ما روی حدیث عمر بن حنظله است. حدیث را آورده است در تهذیب آورده است نه اینکه نیاورده است اما در بحث تعارض مطرحش نکرده است. دقت می کنید؟ خیلی من همیشه مسرّ هستم که اگر می خواهید از الآن درست وارد کار شوید آن سیر تاریخی تفکرات شیعی همیشه در ذهن شما حاضر باشد. من گاهی تکرار می کنم برای اینکه دائماً در فکر شما ملکه شود و حاضر شود. سیر تفکراتش. بحث های زیادی را از و لذا اگر خوب دقت کنید مثلاً تازمان شیخ طوسی ما مسلک ترجیح را در تعارض کم داریم. یام سلک شیخ را که جمع است یا مثل کلینی تخییر است مسلک ترجیح که یک طایفه را بر طایفه دیگر، این تقریباً از زمان بعد یعنی تقریباً می شود گفت که از زمانی که حدیث عمر بن حنظله آمد در تعارض الآن معظم معاصرین ما دنبال ترجیح هستند. چون شیخ هم دارد ترجیح. بلکه بالاتر. یک بحثی دارند که از مرجّحات منصوصه تعدی کنند. از مرجّحات منصوصه هم خارج شوید. خوب دقت کنید رمز کار علمای ما است. اگر می خواهد یک کار خوبی الآن شود ما باید کل این ۱۲۰۰ سال را در نظر بگیریم. بتوانیم نقاط ضعف و نقاط قوت را تشخیص دهیم خودمان بتوانیم نقادی کنیم بعد بتوانیم اختیار یک مبنایی را بکنیم که با روایات و با واقع تاریخی با مجموع آیات و شواهدی که اقامه می شود در هر بابی مناسب باشد. پس دقت کنید بحث استصحاب هم همین طور شد. بحث استصحاب را اهل سنت از همان دو روایت همیشه در ذهنتان باشد یکی نماز بود. شک در رکعات بود یکی هم حدث. نقض در طهارت. اما چون در روایات ما لا تنقض الیقین بالشک، اینلا تنقض الیقین بالشک را سنی ها ندارند. این هم عجایب این است که قدمای اصحاب هم تا متأخرین فرض کنید اخباری ها چون دنبال اخبار بودند می گفتند بله لا تنقض الیقین بالشک داریم لکن این در شبهات موضوعیه است. در شبهات حکمیه نمی آید.

کاری که بعد وحید بهبهانی انجام داد بعد از ایشان مرحوم شیخ، و الی یوم هذا همین الآن که من خدمتتان هستم مرحوم نائینی و آقا ضیا و دیگران انجام داده اند همان راهی بود که وحید رفت و اینکه لا تنقض شامل شبهات حکمیه هم می شود. یعنی این گرایش کلی در شیعه پیدا شد. می شود گفت برکات اخباری ها بود. آن حملات تندی که به اصول کرده اند یک مقدارش نتیجه اش این شد که بیایند اصول را از روایات در بیاورند. دیگر مثل اهل سنت به قول خودشان اجتهادی و استنباطی صرف نباشد. لذا که معلوم شود کاری که شما می خواهید انجام دهید در حقیقت این قسمت است یعنی قسمت مهمش عبارت از این مراحل است که ما بتوانیم همین مباحث اصول را حالا در استصحاب و غیرش از مجموعه روایات لذا این تعاریف که تعریفش این است معنایش این است اینها بیشتر از چیزهایی است که از اهل سنت گرفته شده است. این کلمه هم در روایات نیست. چون بعد یک نتیجه ای می خواهم بگیرم انشاء الله بعد از مدتی، این مقدمه اش را الآن گفتیم و نتیجه اش را بعد خواهیم گفت. مرحوم نائینی نقل می فرمایند «أسدّ ما قیل فی تعریفه: «هو الحکم ببقاء ما کان»، بعضی

ها هم ابقاء ما کان. یا بعضی ها هم نوشته اند بقاء ما کان. حکم ندارد. «و لا یخفی ما فیہ، فانّ الاستصحاب لیس معناه «الحکم ببقاء ما کان» لأنّ ذلك عبارة أخرى عن «الحکم بدوام ما ثبت»»، چیزی که ثابت شده است باقی است. شبیه همان بحث فلسفی که علت محدثه کافی است.

«بان الاستصحاب لیس معناه الحکم ببقاء ما کان لان ذلك عبارة اخرى عن الحکم بدوام ما ثبت»، ما انشاء الله تعالی دیگر الآن نمی خواهم مناقشه کنم. خواهیم گفت اینکه معنا کرده اند ناظر بوده است به این معنا. ایشان می گوید و هذا لیس من الاستصحاب قطعاً. این استصحاب نیست. دوام ماثبت استصحاب نیست. بله استصحابی که ایشان تصور فرموده اند. و الا این هم استصحاب است.

الآن نمی خواهم بگویم می خوانم بعد عبارات را وقتی که عبارات را خواندم آن وقت روشن می شود که اینها در ذهنیتشان چه بوده است و این ذهنیت درست است یا خیر.

«فانّه لا إشكال في أنّ للیقین و الإحراز السابق دخل في حقيقة الاستصحاب»، یعنی بعبارۀ آخری در باب استصحاب واقع را نمی بینیم. حالت ادراکی را می بینیم. نائینی خلاصه حرفش این است. اگر گفتیم دوام ما ثبت یعنی واقع را دیدیم. دوام استصحاب نظرتان به واقع است. مثلاً شما وضو داشتید طهارت داشتید طهارت هست. شما در باب استصحاب نکته کجاست؟ ایشان می خواهد بگوید در باب استصحاب نکته در حالت ادراکی ما است نه در واقع. زید دیروز زنده بود الآن می گوئیم زنده است نه اینکه واقعاً زنده است ممکن است مرده باشد. سکتۀ کرده است تمام کرده است کاری که شما می کنید صورت ادراکی خود را تصرف می کنید. آن صورت ادراکی شما دیدید زید را این در ذهن صورت آمد که زید زنده است. الآن یک شبانه روز گذشته است عرض کردم چند دفعه حالا آقایان خواستند یک کتابی هست اصول روانشناسی یک وقتی نمی دانم در دانشگاه هست یا خیر در دانشگاه به قول آقایان زمان طاغوت جزء کتب درسی دانشگاه بود. کتاب جمع و جور و قشنگی هم هست. آنجا از بعضی از روانشناسان نقل میکند که فرق بین معنا و مفهوم. حالا من چون خیلی فاصله زمانی افتاده است مثلاً صورتی که ابتدائاً پیدا می شود می گوید معنا. صورتی که در مقام دوام و استمرار اس می گوید مفهوم. یا عکس آن. اگر کتاب و چیزها هست از این کتاب دستگاه کامپیوتری در می آورند. من چون نمی دانم کجا گذاشته ام مراجعه نکردم.

علی ای حال دقت کنید حتی در روانشناسی می آید روی این فرق می گذارد. صورتی که ابتدا می آید صورتی که شما در ادامه دارید. در استصحاب در حقیقت خوب روشن شد؟ اشکال مرحوم نائینی پس از اینجا یواش یواش ما وارد این بحث هم می شویم. من هی این را می خوانم برای اینکه آیا در استصحاب مصبّ نظر روی واقع است یا به قول آقایان متیقّن است؟ شما کاری که می کنید چه کار می کنید؟

مثلا زید زنده بود الآن زنده است. شما در استصحاب روشن شد چه می خواهم بگویم؟ شما روی حیات زید استصحاب می کنید؟ یعنی شما این دوام ماثبت یعنی خارج. اینکه ایشان می گوید فانه لا اشکال فی ان للیقین و الاحراز السابق دخلا یعنی صورت ذهنی. آیا در استصحاب شما روی صورت ذهنی کار می کنید؟ این مباحث را من اینجا توضیح می دهم چون بعد میخوام هنوز نتیجه گیری را من نگفتم. شاید چند روز دیگر طول بکشد. یعنی از اینجا یک مرحله کار شروع می شود. آیا در باب استصحاب حتی لا تنقص الیقین بالشک در روایت. اگر روایت گرفتیم. این می خواهد بگوید که آن طهارت باقی است نظرش به واقع است یا به تعبیر مرحوم نائینی دوام ما ثبت. یا نه کار به واقع ندارد. صورت ادراکی است. مثل بحث برائت. البته مرحوم نائینی چون سابقا ننوشته اند الآن اینجا می نویسند کمی تازگی داشت. ما اصولا اگر یاد آقایان باشد که مرتب سابقا تشریف داشتند کرا را گفتیم شأن امارات نظر به واقع است. شأن وصول نظر به صورت ادراکی است. چون این را مرحوم نائینی قبلا نگفته بودند این را فرض کنید از ابداعات بنده.

لذا در اینجا در استصحاب آورده اند. ما در کل اصول این را گفتیم. اختصاص به استصحاب ندارد. این را معیار فارق بین استصحاب و بین اصول و بین امارات قرار دادیم. هر چه که ناظر به واقع باشد اسمش اماره است. هر چه که ناظر به صورت ذهنی شما باشد آن صورتی که در ذهنتان است اسمش اصل است. اصلا صورتی که اصل عملی یعنی این. می گویم مرحوم نائینی اینجا در استصحاب این را فرمودند. ما در برائت هم همین را گفتیم. شما در برائت نمی گوید حکم نیست واقعا. می گوید در ذهن من ببینید برائت این است من در ادله گشتم پیدا نکردم دلیل بر حرمت نیست پس ظاهرا نیست. این صورت ادراکی شما است. شما می بینید که یک قطره خون در یکی از این دو ظرف افتاد. تشخیص نمی دهید ببینید صورت واقعی شما این بود که خون در یکی از این دو ظرف است. این واقع شما است اما در صورت ادراکی تشخیص نمی دهید. شما طبق صورت ادراکی می گوید از هر دو اجتناب کن. واقع یکی نجس است. ادراکتان دو تا را اجتناب کن. اینکه شما می آید در اجتناب غیر از واقع عمل میکنید اسمش اصل است. ما خیلی راحت اصل عملی را معنا کردیم.

هر وقت شما آمدید اثر را روی واقع بار کردید می شود اماره. هر وقت اثر را روی صورت ادراکی بار کردید می شود اصل. شما دیروز زید را دیدید. این واقع است. امروز می گوید هست. این هست امروز ادراکی شما است. واقعی نیست. دیروز که دیدید واقعی بود. امروز که می گوید هست می شود ادراکی. این ادراک اسمش اصل عملی است. پس در حقیقت و لذا این خیلی آثار دارد. این خیلی نکته مهمی دارد که ما در باب استصحاب آیا واقع را می بینیم و انشاء الله عرض خواهیم کرد اینکه آقای نائینی می فرماید که این استصحاب نیست نه این هم استصحاب است. می خوانیم عبارتش را. خودشان تصحیح کرده اند. مخصوصا علمای اهل سنت. اصلا سر اینکه علمای خود ما شیعه در یک برهه ای از زمان و علمای اهل سنت مثبتات استصحاب را حجت می دانستند چون این جور معنا می کردند. دوام ما ثبت

بقای ما کان. چرا؟ چون می گفت زید دیروز بود غالباً ۹۹٪. اگر ما دیروز یک چیزی دیدیم به یک روز تلف نمی شود. این می شود اماره. سر اینکه قدمای گفتند مثبتات استصحاب روشن شد؟ چون آنها من حالا اجمالش را می گویم بعد توضیح بیشتر می دهم. آنها آمدند روی یک قاعده که ظن ما این است ما آمارگیری به اصطلاح منطقی ها استقراء. ما یک استقراء کردیم اگر زید دیروز زنده بود روز بعدش ۹۹٪ روز بعد این زنده است. شاید ۹۹۹ در هزار. یک مورد در هزار بود که شب فوت کرده بود. اگر نکته استصحاب این باشد خوب استصحاب جزء امارات است دیگر. مثل اینکه خبر می دهد به شما که درب حرم باز است. مگر این خبر اماره نیست؟ طریق به واقع است. این که مرحوم نائینی می گوید دوام ماثبت روشن شد؟ می گوید دوام ماثبت استصحاب نیست. چون اگر این استصحاب باشد اماره می گیرد. و خواهیم گفت که عده ای از اصولیین اهل سنت همین را هم استصحاب می دانند. و لذا هم مثبتاتش حجت است. و لذا هم جزء امارات است. یعنی دلیل آنها به قول ایشان لا تنقض نیست. حتی روایت اهل سنت که در باب طهارت است آن هم نیست. این دلیل اقامه کرده اند که ما با استقراء خوب دقت کنید دیدیم هر چیزی را که و لذا این هم فرق می گذارند می گویند اگر دیروز دیدیم امروز ۹۹۹ در هزار زنده است. اما بعد از یک سال ممکن است هشتاد درصد زنده باشد. هفتاد درصد.

لذا مثلاً با گذشت زمان ممکن است استصحاب پس خوب دقت کنید اینکه ما بگوییم این استصحاب است آن استصحاب نیست تمام مشکل من این است. پس اگر استصحاب دوام ماثبت شد نکته ای را که اول بحث گفتیم دقت کنید شما دیگر به اخبار نمی توانید تمسک کنید. اصلاً دوام ماثبت یک حقیقت است، توسعه البته نائینی اینها فرموده اند که مراد ان للیقین و الاحراز السابق دخلاً. بعد هم فرموده است استصحاب عبارة عن عدم انتقاض الیقین السابق. ما این عبارت نائینی را عوض میکنیم از خودمان که بعد روشن تر. توسعه الیقین بالحدوث بقاءً. حقیقت استصحاب یقین به حدوث را توسعه می دهد به یقین به بقاء. یک نوع تنزیل. نمی گوید زید اسد. تنزیل می کنید. حالا مرحوم نائینی نوشته است عبارة عن عدم انتقاض الیقین السابق. ما می گوئیم مراد ایشان جور دیگر خودمان معنا می کنیم این اضافه از خودم. خوب دقت کنید ما خیلی با احتیاط با کلمات دیگران برخورد می کنیم. مراد جدی ایشان این است. حالا تعبیرش کمی روشن نیست. حقیقت استصحاب اگر رفت روی اصل عملی و شد جزء جانب ادراکی، حقیقتش توسعه الیقین بقاءً. یعنی اگر شما یقین به حدوث داشتید این یقین به حدوث را توسعه می دهند یقین به بقاء هم درست می کنند. این یقین دوم تنزیلی است. این مال ادراک شما است. شما دو تا شیر دارید. یکی شیر است اندر بادیه. یک شیر دیگر هم زید است. این شیر تنزیلی است. زید اسد شیر تنزیلی است.

دو تا یقین دارید. یقین به حیات زید ادراکی، واقعی. این مال دیروزتان است. یقین تنزیلی. اسم یقین تنزیلی را ما می گذاریم ابداعی. چون نفستان ابداع می کند. پس در حقیقت استصحاب یک جور یقین ابداعی برایتان درست می کند. به جای عبارت نائینی می خواهد

بگوید کار استصحاب مراد مطلبی که من می گویم با عبارت نائینی یکی است. حالا ایشان تعبیر دیگر کرد ما در حقیقت یک نوع یقین تنزیلی داریم. یک نوع یقین ابداعی داریم. یقین واقعی به حدوث داریم یقین ابداعی و تنزیلی که خودمان در ذهنمان درست کردیم و الا ممکن است در واقع آن آقا مرده است دیشب فوت کرده است تمام هم شده است. این یقین را ما درست کردیم. این یقین ابداعی ساخته نفس است. این معنای اصل عملی است. البته عرض کردم انصافا مرحوم نائینی شرح نداده است. ممکن است بگوید شما وقتی می گوید دوام ما ثبت جزء امارات می شود. اما وقتی گفتیم توسعه یقین بقاء این جزء اصول می شود. یعنی روشن شد من چه می خواهم بگویم؟ چون عبارت نائینی خیلی مدمج است جای دیگر هم مطالب را فرمودند. ارتکاز مرحوم من چون کرارا عرض کردم نائینی واقعا یک حقوق دان بزرگ است. اصلا مغز متفکری است. این طور نیست در اصول مخصوصا ایشان چون چند دوره هم گفته اند اصلا اصول پیش ایشان یک سیستم واحد است. ایشان یک مکتب در اصول دارد. همه ندارند ایشان دارد. از اول اصول ایشان تا آخر منسجم است. و واقعا هم فوق العاده است انصافا. یکدفعه هم عرض کردیم پیش آقای بجنوردی بودیم گفت به نظر من اعلم علمای شیعه از عهد معصومین به بعد تا زمان ما نائینی است. انصافا مرد بزرگواری است. خیلی خوش فکر است. همین کتاب تنبیه المله که در بحث سیاسی نوشته است. انصافا نشان میدهد که خیلی خوش فکر است. یکی از بزرگان حالا اسمش را نمی بریم می گفت این مال آقای دیگری است. ادعا می کرد یا مرحوم آقا شیخ عبد الله گلپایگانی بوده است چون کمتر اسمش را شنیدیم ایشان از شاگردان بسیار خوب مرحوم آخوند بوده است. بنا به این بود که اگر آخوند فوت کرد به جای آخوند مثلا درس ایشان را ادامه دهد. ایشان یک سال قبل از آخوند فوت می کند. ۱۳۲۸ قمری ایشان فوت می کند. آخوند ۱۳۲۹ است. ایشان می فرمود که این کتاب مال گلپایگانی است مال نائینی نیست. بهرحال ظاهرا اشتباه کرده است.

بهرحال انصافا نائینی در این جهت یعنی یک تفکر قانونی دارد مرحوم نائینی. این خیلی مهم است. مثلا آقا ضیا خیلی دقت می کند اما به نظر من قانونی نیست. روح نائینی روح قانونی است. به نظر من روی افکار نائینی خوب تحلیل بشود ما می توانیم در مسائلی که در دانشکده های حقوق و قانونی هست حرف بزنیم. از حرف های دیگر در نمی آید از حرفهای شیخ و کفایه و یا حرفهای آقا ضیا این در نمی آید. پس بنابراین عبارت نائینی را ما جابه جا کردیم برای اینکه روشن شود. ایشان می گوید فانه عبارة اخرى عن الحكم بدوام ما ثبت و هذا ليس من الاستصحاب قطعا. یعنی استصحابی که ما الآن قائلیم. جزء اصول عملی. و الا این قطعا جزء استصحاب است دوام ما ثبت استصحابی است که آنها قائل بودند. و لذا خوب نکته را گرفتید؟ که اگر استصحاب را دوام ما ثبت گفتیم اصولا دلیلش استقراء است. یکی از حجج ثلاث منطق است قیاس و استقراء و تمثیل. دلیلش استقراء است. قیاس و تمثیل هم نیست. و اگر از اصول گرفتیم اصلا

.....
جزء حجج ثلاث نیست. چون ابداعات نفس است اصلا. من کرارا عرض کردم خوب است لکن بعضی از مطالبی را که می گویم اضافه کنیم مرحوم علامه طباطبایی در این اصول فلسفه بحث ادراکات اعتباری را اضافه کردند. چون فلاسفه به این جور ندارند. این بحث خوبی است این بحثی که ایشان کرده است در فلسفه خیلی کارایی ندارد اما در اصول خیلی کارایی دارد. اگر تکمیل شود خیلی بحث خوبی است. روشن شد ایشان خیلی موجز نوشته اند من خیلی توضیح دادم.

«لا اشکال ان للیقین و الاحراز السابق دخلا فی حقیقه الاستصحاب»، البته ایشان نوشته است ولو لکونه طریقاً الی المتیقن. با لحاظ طریقت. نه اینکه می گوید استصحاب اصل است دیگر لحاظ طریقت هم نمی کند. این لحاظ طریقت کردن مشکل درست می کند. این را انشاء الله بعد توضیح میدهم. کما ان للشک بالبقاء دخلا فیه. یعنی به عبارت دیگر نکته فنی این است که در باب استصحاب حالات ادراکی آن صورت نفسی ملاحظه شده است. یک یقین حقیقی داریم یک یقین ابداعی داریم که در ظرف شک درست شده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين